

تاریخ نهادهای مدرن یا تبیین جهان مدرن

محمدرضا مهدی زاده

دانشجوی دکتری جامعه شناسی دانشگاه تهران



- ریشه‌های تجدد

- چنگیز پهلوان

- قطره

- ۱۳۸۳، ۳۶۰ صفحه، ۱۶۵۰ نسخه، ۳۰۰۰ تومان

عمومی جامعه مدنی را بالاتر از ساختار سیاسی و دولت می‌داند و یک قرن نقد دولت و ساختار سیاسی را فاقد کفایت دانسته و به مدرنیسم از پایین به بالا می‌اندیشد، نمی‌توان از نقش دولت بزرگ و عمدتاً پدر سالار در کشورهای جهان سوم به راحتی چشم پوشید. نمی‌توان تصور کرد که حوزه عمومی و نهادها و سازمانهای مردمی و خود جوش و مستقل از دولت، بدون نوعی فرهنگ و اندیشه زمینه ساز آنها شکل بگیرد. به این ترتیب در جایی که دولت مالک و صاحب و سرمایه دار (و گاه پدر) بزرگ است، جایی برای رشد و تنومندی نهادهای مدنی و عرض اندام آنها باقی نمی‌ماند. نفوذ و گسترش مدرنیته هم مستلزم رخنه نهادهای مدنی به بالا و هم نیازمند رخنه کارآمدان صادق و دلسوز و مشاور قدرت به پایین است. شواهد تاریخی نیز نشان می‌دهد که در این کشورها اکثر اقدامات اصلاحی و نوسازی و شکل‌گیری نهادهای مدرن با کمک دولتها (ی گاه توتالیتر و دیکتاتور) و البته به یاری اندیشمندان مدرن صورت گرفته است.

«ریشه‌های تجدد» را می‌توان کتابی دانست در اثبات لزوم تلفیق این دوناگاه برای همراهی با تجدد که مطالعه‌ای موردی است درباره یکی از نهادهای موثر مدرن و شاهدی است برای رویکرد ترکیبی مطالعه مدرنیته در ایران.

معرفی کتاب

ریشه‌های تجدد کتاب مستندی است که فرایند ورود و شکل‌گیری

یکی از موضوعاتی که امروزه در محافل فکری و فرهنگی کشور ما در خصوص مدرنیسم و نوسازی هنوز در جریان است، پاسخگویی به این پرسش است که چرا روح تفکر مدرن یا به عبارتی سنت و فرهنگ نو اندیشی و «تأمل در نفس» (self understanding) انتقادی پارادایم مدرنیته بعد از سالها بحث و گفت‌وگو و رخداد دو انقلاب بزرگ مشروطه و اسلامی حاصل نشده است؟ چرا پس از این یک قرن نه تنها پاسخها بلکه سوالات نیز تفاوت چندانی نکرده‌اند؟

در برابر این بحران معرفتی برخی معتقدند گفتمان روشنفکرانه این قرن، گفتمانی معرفت شناسانه، انتزاعی و به دور از زندگی روزمره توده‌ها و نهادهای خود جوش مربوط بوده است و از این رو سخن از چرخش گفتمانی و انقلاب پارادایمی به سوی گفتمانهای هستی شناسانه و عملگرایانه رانده‌اند. از این منظر تأکید مفرط و مستمر اندیشمندان بر نقش اندیشه‌ها و لزوم تغییر اذهان برای ورود به دنیای مدرن باید جای خود را به تأکید بر نقش نهادها، گروهها، مردم عادی و حوزه عمومی، بسپارد. در واقع باید رویکرد معرفت شناسانه را با رویکرد پراگماتیستی جایگزین نمود و حمله به دولت و نقد شدید یک سویه آن جایش را به کنشهای عملی، مدنی و معطوف به حل مشکلات دهد (میرسپاسی، ۱۳۸۱، علمداری، ۱۳۸۳).

اما با نگاهی کل گرایانه و تاریخی به این دو رویکرد می‌توان دید که هیچ کدام به تنهایی، راه رهایی از عقب ماندگی و خروج از تعطیلات تاریخی نخواهند بود. با وجود اینکه رویکرد دوم نقش مردم، نهادهای مدنی و حوزه

مدرنیته را در قالب مدرسه علوم سیاسی در ایران دنبال می‌کند. مؤلف در مقدمه کوتاه اما پرمحتوای کتاب هدف از پژوهش خود را این گونه بیان می‌دارد: «کتاب حاضر می‌کوشد یکی از کوششهایی را که حدود یکصد سال است در ایران بنیان گذاشته شد، معرفی کند و از این راه به فهم درست آن مدد رساند و در همان حال نشان دهد که در آن مقطع چه مردمان و چه افکاری در یک حوزه مشخص سر برآورده بودند.» (ص ۱۰ و ۱۱)

پهلوان، مدرنیزاسیون را الگویی مطلق و ثابت نمی‌داند که بتوان آن را در هر جا به یک صورت واحد به کار بست بلکه به اعتقاد وی مدرنیزاسیون یا تجدد «مجموعه‌ای از تجربیات فردی، گروهی و جمعی است که حتی در تضاد با هم قرار دارند» (ص ۱۱۳). مؤلف با این تعریف قصد دارد روند مدرنیزاسیون را از طریق مطالعه موردی یک مؤسسه آموزشی که نقش مؤثری در شکل‌گیری مدرنیته در ایران داشته است، دنبال کند. به نظر وی

«تا به حال اغلب پژوهشگران به مطالعه اندیشه‌های افراد نواندیش دلبستگی نشان داده‌اند و از راه بررسی تاریخ اندیشه به فهم نوسازی یا سنت‌گرایی، پیشرفت یا پسرفت جامعه رو آورده‌اند. شمار مطالعات مربوط به تأسیسات مدرن آن قدر نبوده است که راه تازه‌ای را در برابر نظریه پردازان بگشاید یا شاید اغلب بررسیها با توضیحات جامع نظری همراه نگشته‌اند تا کسب معنای تازه‌ها [معناهای تازه] را از تاریخ تحول جامعه ممکن گردانند.» (ص ۱۴). زیرا «مخالفت با دولت در میان روشنفکران آنچه‌ان نیرومند بوده است که به نادیده انگاشتن تأثیر تحولات در ساختار دولت انجامیده است» (ص ۱۵).

از این رو است که پهلوان پژوهش خویش را پژوهش در حوزه «تاریخ اندیشه‌های رایج در تأسیسات تمدنی» می‌داند که به تاریخ تأسیس یکی از قدیمی‌ترین و در عین حال مدرن‌ترین مؤسسات آموزشی کشور (بعد از دارالفنون) یعنی مدرسه علوم سیاسی می‌پردازد.

پس از مقدمه تاریخیچه مدرسه علوم سیاسی ذکر می‌شود؛ مدرسه‌ای که بعد از تأسیس دارالفنون توسط امیر کبیر، در سال ۱۲۷۸ شمسی برای تربیت کادر اداری و مجرب وزارت خارجه و آشنایی با آداب و مقررات و اصول معمول در کشورهای اروپایی و اصول دیپلماتیک تأسیس گردید. این مدرسه در عصر وزارت خارجه مشیر الدوله و توسط پسر وی میرزا حسن خان مشیرالملک (فارغ التحصیل پلی تکنیک فرانسه و منشی مخصوص صدراعظم) و با کوشش این پدر و پسر و تشریح محسنات تأسیس آن برای شخص شاه و صدراعظم مظفر الدین شاه قاجار پایه‌گذاری شد. (شعبان ۱۳۱۷) جالب آنکه برای تأمین مخارج این مؤسسه علمی مدرن که با اراده‌ای از بالا به پایین بنا نهاده شد.

«در آغاز سالانه چهار هزار تومان... از تفاوت عمل معدن فیروزه خراسان اختصاص داده شد» (ص ۷).

نظام آموزشی این مدرسه با توجه به خلأ تحصیلات ابتدایی و پیشرفته،

هر دو دوره را پوشش می‌داده است. در این فصل به مواردی همچون دوره‌های مختلف فعالیت مدرسه و رؤسای آن (افرادی مانند حسین پیرنیا، محمد علی فروغی، دهخدا)، چگونگی برگزاری آزمون، مواد امتحانی، امتحان ورودی، نوع سؤالات طرح شده، تغییرات جغرافیایی مکان مدرسه، تعداد و نام فارغ‌التحصیلان دوره‌های مختلف و مهم‌تر از همه به دو نظام‌نامه این مدرسه پرداخته می‌شود. این نظام‌نامه‌ها با توجه به دوره تاریخی تأسیس این مدرسه اهمیت زیادی دارد. چرا که همانند قوانین و آیین‌نامه‌های کنونی، برای نخستین بار اصول و قوانین اداره مدرسه، شرایط دانشجویان، نظام تحصیلی، ساعات درس، ترتیب امتحانات و ساختار تشکیلاتی مدرسه را ترسیم می‌کند که در نوع خود بی نظیر است (گرچه بیشتر ناظر به وظایف متعلمین است تا حقوق آنها). در این فصل (و برخی فصول دیگر) نمونه‌های خطی از اسناد و مدارک مربوط به این مدرسه (مانند نمونه مدرک دیپلم، سؤالات امتحانی،

اسناد مالی و...) ارائه می‌شوند.

پس از فصل تاریخیچه، بقیه کتاب با جزوه درسی یا متن کتاب «رساله حقوق اساسی» نوشته محمد علی فروغی و نیز سخنرانی وی در دانشکده حقوق تهران در مورد تاریخچه علوم حقوق در ایران و نیز تاریخچه همین مدرسه و چند سند دیگر (همراه با متن خطی آنها) پایان می‌پذیرد.

«رساله حقوق اساسی» در سال ۱۳۲۵ (هجری قمری) برای درسی در حقوق بین الملل و علم حقوق و تدریس در این مدرسه نگاشته شده در متن این جزوه به تعاریف و موضوعاتی پرداخته شده (مانند تعریف علم حقوق، اختیارات دولت، وظائف پارلمان، رئیس دولت، وزراء، حقوق ملت، مساوات، عدالت، انواع آزادی فردی، مالکیت، بیان، کار و شغل، عقاید، تحصیل، شکایت و...) که در نوع خود از جمله متون پیشرفته و مدرن زمانه خویش به شمار می‌رود و از ذهن روشن (گرچه

محافظة کارا!) نویسنده آن خبر می‌دهد که در حوزه دیگر اندیشه یعنی فلسفه (با تألیف کتاب سیر حکمت در اروپا) در ورود اندیشه و فلسفه مدرن غربی و آشنایی نسلهای بعدی با آن سهم در خور توجه و ماندگاری دارد. شاید از همین رو باشد که مولف کتاب یکی از سخنرانیهایی محمد علی فروغی را که ۳۸ سال بعد از تأسیس این مدرسه در دانشکده حقوق و علوم سیاسی تهران ایراد شده (سال ۱۳۱۵) در کتاب آورده است تا ضمن اشاره به نقش وی، روند تأسیس دانشگاه و ورود نهادها و اندیشه‌های مدرن را از خلال نهادهای سنتی یا بومی شده و به کمک یکی از متولیان عمده آن نشان دهد.

نقد و بررسی

همان گونه که اشاره شد کتاب، مطالعه موردی یکی از مؤسسات مدرن آموزشی است که اولاً در عصری تأسیس شده که انقلاب مشروطه هنوز روی نداده بود و جلوه‌های مدرنیته را جز نخبگان تحصیل کرده در فرهنگ ندیده بودند و دوم، به سبک و ساختاری شکل گرفت که در نوع خود بی نظیر

مؤلف موضوع بدیع، مهم و نقطه آغازین اساسی را برای بررسی مدرنیته در ایران انتخاب کرده است که می‌تواند مبدأ گفتمان جدید مطالعاتی

در بررسی نهادهای مدرن قرار گیرد

پهلوان در این بررسی موفق نیست و فقدان توضیحات نظری ضروری،

کتاب را به یک تاریخ نگاری صرف

تنزل داده است

اسناد ارائه شده در کتاب برای پژوهندگان

مفید و جالب توجه خواهد بود

بود و به الگویی برای شکل‌گیری نهادهای بزرگ آینده آموزش و پرورش و تحصیلات دانشگاهی تبدیل گردید. گرچه مولف موضوع بدیع، مهم و نقطه آغازین اساسی را برای بررسی مدرنیته در ایران انتخاب کرده است - نقطه‌ای که می‌توان مبدأ گفتمان جدید مطالعاتی یعنی بررسی نهادهای مدرن قرار گیرد - اما به نظر نمی‌رسد که در این بررسی موفق بوده باشد، و کتاب در ردیف مطالعاتی قرار گرفته که به قول مولف مثل «اغلب بررسیها باتوضیحات جامع نظری همراه نگشته» (ص ۱۴) است.

حجم اندک نظرات مؤلف که عمدتاً در مقدمه آمده، خود در این زمینه گویا است. وی از تشریح و تبیین دقیق مسائلی از این دست چشم پوشیده است: ساختار طبقاتی این مدرسه، جایگاه آن در حوزه و فضای اجتماعی، سیاسی و فکری آن دوره، نقش خرده نظامهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در شکل‌گیری این مدرسه (یا مدارس مشابه آن) و موانع مختلفی از این دست بر سر راه آنها، تصورات و نگرشها و تعاریف پیش‌تازان مدرنیته از خود این مفهوم و نهادها و سایر موضوعات کلیدی ملازم با آن. به این ترتیب کتاب، صرف نظر از مقدمه آن، نتوانسته به مضامین و مفاهیمی که از عنوان روی جلد آن بر می‌آید (ریشه‌های تجدید) بپردازد و به یک تاریخ نگاری صرف تنزل پیدا کرده است. در حالی که مؤلف می‌توانست با ارائه یافته‌های حاصل از تحلیل محتوای اسناد، به توصیف و تبیین ساختار فکری، سیاسی و فرهنگی بانیان مؤسسه و ارتباط آنها با شکل‌گیری این قبیل موسسات ناآل آید.

مسئله دیگر نقش بنیانگذاران و اداره کنندگان این مدرسه از یک سو و فارغ التحصیلان آن از سوی دیگر در ورود مدرنیته به ایران است. هر چند مؤلف معتقد است تفکر ترجمه‌ای بر

مباحث تجدید در ایران سایه انداخته است و مدرنیزاسیون الگویی ثابت و مطلق ندارد، اما ضمن تأیید این نکته که مدرنیته تجربه‌ای چندگانه و متکثر است (برمن، ۱۳۷۹) نباید این مسئله را نیز از نظر دور داشت که فرهنگهای پویا علاوه بر دینامیسم درونی، دارای تعامل پویای بیرونی هم هستند.

بدون درک، جذب، هضم، بازسازی و نوسازی سنت و توجه به اندیشه‌های پویای دیگران نمی‌توان از دل سنت مدرنیته‌ای را باز آورد، به عبارتی آنگونه که براین فی (۱۳۸۱: ۳-۳۸۲) می‌گوید: «جوامع علمی و فرهنگها خودشان موجودیتهای در خود بسته ثابت از نظر درونی و با دیواری جدا شده از یکدیگر از نظر بیرونی نیستند. به عکس، آنها نیاز دارند به شکل انتقادی دیگران و دیگری را توسط اعضایشان از آن خود کنند تا بتوانند ادامه حیات دهند و اساساً نفوذپذیر هستند. اصالت تعدد فرهنگها باید آشکار سازد که شیوه‌های زندگی انسانها شامل گوش دادن و آموختن از دیگران از طریق تبادل، برخورد، وام‌گیری، انعطاف، تغییر دادن، پاسخ دادن و حتی دزدیدن است. هم ذهنی انتقادی این موضوع را در مقام یک اصل محفوظ می‌دارد». تحصیلات غربی بانیان این مدرسه و آشنایی و تعامل آنان با فلسفه،

حقوق، علوم و نهادهای غربی، ثمره باز پرورده شده‌ای دارد که در این مدرسه تجلی می‌یابد؛ مدرسه‌ای که در مواد درسی آن درس فقه نیز جای می‌گیرد (ص ۱۳ و ۱۲).

نقش فارغ التحصیلان مدرسه در جنبش مشروطه تأسیس مجلات و مطبوعات مختلف دانشگاه، عدلیه جدید و سایر موسسات مدرن از موضوعات دیگری است که از طریق آنها می‌توان ریشه‌های تجدید را دنبال نمود. نظام‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌های چاپ شده در این کتاب اسناد خوبی را برای بررسی تجدید در آموزش و پرورش و آموزش دانشگاه فراهم می‌کند و خود این مدرسه نمونه جالب و موفقی از هضم و جذب مدرنیته در سرزمینی دیگر محسوب می‌شود. در کنار این مسئله برخی اسناد ارائه شده در کتاب برای پژوهندگان چنین نهادهایی مفید و جالب توجه خواهد بود.

به هر حال چنانکه اشاره شد این

کتاب می‌تواند زمینه ساز پژوهشهای جدید و متفاوت در تاریخ تجدید و مدرنیته در ایران گردد. به علاوه این دست پژوهشها را می‌توان جزء مطالعات جامعه‌شناسی معرفت و علم نیز قلمداد نمود که در کشور ما حائز جایگاه برجسته‌ای نیستند. بررسیهای که به مطالعه نهادهای فکری، علمی و تعامل آنها با جامعه زمان خود می‌پردازد و زمینه‌های اجتماعی شکل‌گیری آنها را از حیث فرهنگی، سیاسی و اجتماعی می‌کاود.

سرانجام این کتاب خود شاهدهی است بر این امر که پاسخ به معضلات کنونی سنت مدرنیسم در کشورهای جهان سوم با مطالعات صرف معرفتی ممکن نیست و به صرف نهادهای معرفتی سست بنیاد و ضعیف جامعه مدنی که به دور از نقد ساختار سیاسی و قدرت باشد، نیز نمی‌توان تحولی آفرید. مدرسه‌ای که خود یکی از مجاری ورود تجدید به کشور بوده است در سایه

دولتهای مستبد و به کمک مردانی ساخته و اداره شده که مشاورت و معاونت این دولتها را نیز پذیرفته‌اند، و از سویی خود به صورت یک نهاد مدنی ظاهر شده که استعدادهای درخشانی را برای تداوم مدرنیته پرورش داده است. این نکته را که چرا نهال کاشته شده مدرنیته بعد از یک قرن تنومند نگشته است، باید در زمین موانع معرفت شناسانه و هوای موانع هستی شناسانه بالندگی و نقد و هم ذهنی انتقادی جستجو کرد که با هم ارتباط دیالکتیکی متقابل دارند.

منابع:

- ۱- برمن، مارشال (۱۳۷۹)، تجربه مدرنیته. مراد فرهادپور، تهران: نشر نی.
- ۲- علمداری، کاظم (۱۳۸۳)، گذر ایران به پراگماتیسم. روزنامه شرق، ۸ مرداد.
- ۳- فی، براین (۱۳۸۱)، فلسفه امروزی علوم اجتماعی. خشیایار دیهیمی، تهران: نشر نی.
- ۴- میرسپاسی، علی (۱۳۸۱) حقیقت یا دموکراسی، تهران: نشر نی.

پیدایی و گسترش مدرنیته هم مستلزم رخنه نهادهای مدنی به بالا و هم نیازمند رخنه مشاوران کارآمد قدرت به پایین است

پهلوان مدرنیزاسیون را الگویی مطلق و ثابت
نمی‌داند بلکه به اعتقاد وی
مدرنیزاسیون مجموعه‌ای از تجربیات فردی،
گروهی و جمعی است که حتی
در تضاد با هم قرار دارند

مخالفت با دولت در میان روشنفکران آنچنان
نیرومند بوده است که به نادیده انگاشتن تأثیر
تحولات در ساختار دولت انجامیده است